

روزنوشتهای شهری

مسافر سنت در هزاره سوم (۳۷)

خوبان در این معامله تقصیر می کنند

شنبه- سرباز جوان همین که وارد واگن می شود و مرا می ببندد جلو می آید و کنارم می نشیند و شروع می کند به سؤال پرسیدن. دوسه تا سؤال که می پرسد باخودم فکر می کنم که شاید دارد من را امتحان می کند! آخر هر جوابی که می دهم می گوید از حاج آقای پرسیدم این طور جواب داد، از روحانی یادگامان سؤال کردم این جور گفت.

یکشنبه- موقع گذشتن از درگاه خروجی مترو دو زن میان سال جلوتر از من هستند، با سر و وضع خاص و تقریباً بی حجاب، یکی شان به سرعت می گذرد ولی نفر دوم هر کار می کند درگاه باز نمی شود. من کارت خودم را می کشم و عبایم را جلوی درگاه می گیرم تا بسته نشود و آن خانم بتواند عبور کند. بعد که می خواهم بروم هر دو با محبت برایم دعا می کنند و خاتمی که با کمک من رد شده می گوید: کاش همه مثل شما مهربان باشند و اضافه می کند کاش شما مثل بقیه نشوی! تشکر می کنم و می گویم من که کاری نکردم.

موقع خروج از ایستگاه با خودم فکر می کنم چه آسان و مفت می شوددل مردم را به دست آوردبعدبه یاد حاج آقای نقویان می افتم که با لحن شیرین و گرم این بیت حافظ را می خواند: صدملک دل به نیم نظر می توان خرید / خوبان در این معامله تقصیر می کنند

دوشنبه- مسافری که در اتوبوس کنارش نشستهم سر درد دلش باز شده و می گوید: چندروز قبل گوشی ام رازدند. به ۳ تا کلاتری رفتم ولی هر کدام گفتندبه حوزه ما ربط ندارد و من را به یک جای دیگر فرستادند، آخر سر یک سرباز گفت بیخود معطل نکن! اینجا سرقت را ثبت نمی کنند چون نمی خواهند برای خودشان بدنامی درست کنند و کارنامه شان سنگین شود. مسافر خنده تلخی می کند و می گوید بعد از مدتی دوندگی بالاخره پشیمان شدم و دنبالش را نگرفتم، خودم رفتم سیم کارتم را سوزاندم و خیال خودم را راحت کردم! وقتی ناخودآگاه به گوشی کهنه و ساده ای که توی دست آوردبعدبه یاد حاج آقای می گوید: این گوشی را از قدیم داشتم رفتم برداشتم و دارم از این استفاده می کنم.

سه شنبه- توی واگن مترو یک همکار قدیمی را می بینم، سلام و علیکی می کنیم و می پرسم: ازدواج کردی؟ می خندد و سری تکان می دهد و می گوید هنوز نه، تا می پرسم چرا؟ چند نفر از مسافران دور و برمان که با کنجکاوی به صحبت های ما گوش می داده اند با هم غر می زنند، یکی شان می گوید: حاج آقا مگه توی این اوضاع کسی می تواند زن بگیرد؟ کاری کرده اند که مردم روز به روز بیشتر گرفتار نورم و گرانی هستند. به طرف رفیقم برمی گردم و با اشاره به افراد دور و برمان می گویم: ببین، من می خواستم برایت زن بگیرم ولی این ها نگذاشتند.

چهارشنبه- توی شلوغی اتوبوس بی آرتی مرد مسافری که کنار صدلی ای ایستاده ام آرام روی دستم می زند و تعارف می کند که به جای او بنشینم، تشکر می کنم و اصرار می کنم که بلند نشود و راحت باشد، سرش را جلو می آورد و آهسته می گوید: حالا حرفات رو بآور کردم! به نشانه تشکر سری تکان می دهم و لبخند می زنم. اضافه می کند: من صحبت هایت را دیده بودم و حرف هایت را شنیده بودم ولی الان که می بینم مثل من و بقیه سوار اتوبوس شده ای باور کردم، بعد سر درد دلش باز می شود؛ به خدا اگر مردم صداقت و راستی ببینند همه چیز را حاضرند تحمل کنند، حتی با گرانی هم کنار می آیند، اما فساد و دروغ و تبعیض و بی عدالتی و ظلم را هیچ کس نمی تواند تحمل کند.

پنجشنبه- آخرین مسافر هم که پیاده می شود و تنها می شویم راننده می پرسد: شما این تحلیل را در مورد آشوب بنزین قبول دارید که... و بعد به مدت هفت هشت دقیقه باقی مانده مسیر بدون آنکه منتظر جواب من بماند چنان منظم و دقیق و پشت سر هم حرف می زند که تعجب می کنم. با تحلیلش موافق نیستم ولی اصلا انتظار نداشتم از یک راننده مسافرش کف خیابان این طور بحث سیاسی اقتصادی و دقیق بپشوم.

روژه آخر هفته

سایه تکانی

باید یک روزی در سال هم تعیین کنیم برای سایه تکانی! نه آن سایه که آفتاب از ما می سازد بلکه آن سایه درونمان را بتکانیم. باید روزی در سال باشد تا مثل خانه که دم عید از زیر تا بالایش را می تکانیم و خاکش را می گیریم، دل و روحمان را هم بتکانیم. مثل فرش پهنش کنیم روی بند و با چوب به جانش بیفتیم تا هر چه گرد و خاک دارد بریزد و دوباره سفید شود. چه مبارک روزی می شود آن روز.

«آخرین داستان» را زدست ندهید

حتی اگر خیلی اهل سینما نباشید و برایتان مهم نباشد که نماینده سینمای ایران در اسکار چطور انیمیشنی است، همین که بالاخره یک اثر سینمایی باکیفیت از روی شاهنامه فردوسی ساخته شده، برای سینما رفتن دلیل کافی است. انیمیشن «آخرین داستان» به کارگردانی اشکان رهگذر و با حضور کلی صدایششه مطرح مثل پرویز پرستویی، لیلا حاتمی، حامد بهداد، اشکان خطیبی، حسن پورشیرازی، باران کوثری، ملیکا شریفی نیا و... روایتگر داستان معروف فریدون و ضحاک مار دوش است. این انیمیشن قطعا برای نوجوانان هم جذابیت زیادی خواهد داشت و زمینه آشنایی بیشتر آن ها با شاهنامه و داستان هایش را فراهم خواهد کرد. آخرین داستان در ۴ پردیس سینمایی هویزه، آر میتاز، اطلس و گلشن به نمایش درآمده است.

رنگ ها به صدادرآمده اند

این روزها که هوای شهر آلوده است و گلو و ریه از شدت دود و ریزگرد می سوزد، گذشتن در پارک و خیابان کار چندان عاقلانه ای به نظر نمی رسد. در عوض می شود فرصت را مغتنم شمرد و به نگارخانه ها سر زد. هوای نگارخانه ها هم سرشار از عناصر هنری است، هم آلودگی کوچه و خیابان را ندارد. پیشنهاد ما برای گردش هنری آخر هفته، بازدید از نمایشگاه «صدای رنگ» است. صدای رنگ یک نمایشگاه گروهی نقاشی است که از روز سه شنبه (دو روز قبل) آغاز به کار کرده است و تا ۱۵ آذر ادامه دارد. هنرمندان و هنردوستان می توانند برای بازدید از این نمایشگاه از ساعت ۱۷ تا ۲۱ به نگارخانه حامی واقع در بولوار وکیل آباد، بولوار لادن، لادن ۷، پلاک ۸ مراجعه کنند.

گفت وگویی روز

سلفی کنار میز ثبت نام و تهی شدن سیاست



طرح: Vladimir Semrenko

به وقت گشت و گذار

حسنی روی سن منتظر بچه ها

اگر در خانه کودک یا نوجوان دارید، آخر هفته دستش را بگیرید و به تماشای تئاتر «حسنی...» بفرید. یکی دو هفته ای می شود که نمایش «حسنی نگو یه دسته گل» در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشهد روی صحنه می رود. تیمی که این نمایش را روی صحنه می برند، جزو پیش کسوتان تئاتر به حساب می آیند، آن ها سال ها قبل در دهه ۶۰ هم «حسنی...» را اجرا کرده اند و حالا با کمک فرزندانشان که آن زمان مخاطب این نمایش بوده اند به بازآفرینی دوباره این اثر پرداخته اند، شما می توانید بلیت این نمایش را به قیمت ۱۰هزار تومان از سایت مشهد گیشه خریداری کنید و برای تماشای آن به کانون پرورش فکری واقع در فلسطین ۲۶ پلاک ۳۱ بروید.

تماشای پرندگان در کال سنگ بست

این روزها یکی از بهترین انتخاب ها برای سیر و سیاحت در آخر هفته، کال سنگ بست (ع)، تپه سلام و جیم آباد که بگذرد، ۳۸ کیلومتر دیگر را هم که طی کنید می رسید به منطقه سنگ بست، کال سنگ بست نیز در همین ناحیه است که در اصل رودخانه و مسیلی فصلی است که ادامه اش به کشف رود می رسد. داخل این کال آشنایه پرند ه های مختلفی مثل جغد، کبوتر چاهی، کلاغ زاغی و انواع دیگر گنجشک سانان وجود دارد. اگر تصمیم به رفتن گرفتید، از بیین محلی ها یک راهنما یا خود ببرید و حتما به این نکته توجه داشته باشید که شرط تماشای پرندگان سکوت است.

جا کتابی



جهان می تواند به قبل و پس از یک سفر، تقسیم شود

کَیْهیا استاد! «راهنمای مردن با گیاهان دارویی» نامی جذاب و پر کشش برای یک اثر داستانی است که احتمالا سبب می شود تعدادی از داستان خوانان را اغفال و وادار به خرید کتاب کند. اگر مخاطبی با این ترفند به دام بیفتد، خوشبختانه ضرر نکرده است. نخستین اثر داستانی عطیه عطار زاده که نشر چشمه آن را در اواسط سال ۹۶ منتشر کرد، حالا با چاپ بیستم خود در بازار کتاب همچنان جزو پر مخاطب هاست.

راوی داستان عطار زاده، دختر بیست و سه ساله ای است که از پنج سالگی به دلیل فرو رفتن شاخه سمی «عافر قر حا» در چشمانش نابینا شده است. پس از این اتفاق، پدر، او و مادرش را ترک می کند تا به همراه معشوقه اش به آلمان برود. مادر نیز دست دخترش را می گیرد و از شهر «خوی» که در آن زندگی می کنند، به تهران کوچ می کند تا در خانه ای واقع در محله «روازه دولت» ساکن شوند.

تمام داستان در زیرزمین این خانه اتفاق می افتد. مادر و دختر، زندگی بسیار منظمی دارند. بخشی از روز خود را صرف مطالعه و بقیه را نیز صرف تهیه داروهای گیاهی می کنند. زیرزمین از بوی گیاهان مختلف پر شده است و «سید» تنها فردی است که به واسطه آوردن مواد اولیه و بردن داروهای گیاهی، ماهی یک بار به این خانه پا می گذارد.

حقیقت دنیایی که راوی بی نام داستان از آن حرف می زند، بر ساخته مادرش است. در واقع مادر، دخترش را در خانه حبس کرده و با خواندن کتاب های مختلف، جهانی غیر واقعی برای او ساخته است. روزی بر اثر یک اتفاق، این دو مجبور به ترک خانه می شوند تا سفری چند روزه داشته باشند. پس از بازگشت از این سفر است که بنای جهان، در ذهن دختر نابینا فرو می ریزد. او درمی یابد آن بیسوز، خبرهایی دیگر است و جهان، آن چیزی نیست که مادر در ذهن او شکل داده است. ادامه این دریافت و حس، چنان در دختر قوت می گیرد که منجر به اتفاقات غیر قابل انتظار می شود؛ حوادثی که بسوی خشونت، خون، انتقام و مرگ می دهد. کتاب «مردن با گیاهان دارویی»، برخلاف بسیاری از داستان های بلند و رمان ها، پیرنگ قصه گویی ندارد. ماجرای داستان، در خلال تفسیر ها و مونولوگ های شخصیت اصلی داستان، به قدری محو و حل می شود که خواننده را در جاهایی گیج و متنگ می کند، اما وارد شدن به دنیایی که زمان در آن رنگ می بازد و دل دادن به راوی ای که به سیال ذهن نزدیک می شود، این اثر را جذاب و خواندنی کرده است.

فیلم بین



قصه هالیوود از زبان تارانتینو

هدی جاودانی! بعد از کلی انتظار بالاخره نسخه باکیفیت جدیدترین فیلم کوئنتین تارانتینو یعنی «روزی روزگاری در هالیوود»، روی سایت های تماشای فیلم قرار گرفته است. فیلمی با بازی لئوناردو دی کاپریو، برد پیت و مارگو سبینای هالیوود در دهه ۶۰ میلادی است. بد ندیدیم این بار به جای روایتی شخصی از این فیلم، آن را از زبان معتبرترین منتقدان سینمای آمریکا به شما بشناسیم و پیشنهاد کنیم بخشی از آخر هفته تان را به دیدن این اثر اختصاص بدهید.

«تروی و ریبورو» در ویسایت سایفای، تنها ۲.۵ ستاره از ۵ ستاره به فیلم داده است. به عقیده او روزی روزگاری در هالیوود فیلم برداری شاهکاری دارد و داستان آن به خوبی نوشته شده است، اما روایت عقب می ماند، ساختار آن کند است و مملو از وصله پهلهایی سطحی است. او فیلم را تنها برای کسانی جذاب می داند که از تاریخ هالیوود اواخر دهه ۶۰ میلادی باخبر هستند.

«تا هورنادی» هم در واشنگتن پست به فیلم ۲.۵ ستاره داده است. به نظر او تماشای فیلم سر گرم کننده است، اما همان طور که از عنوان آن برمی آید، بیشتر به نمایشی از یک داستان شب می ماند که از سوی کودکی خشمگین و ستیزه جوساخته شده باشد، کودکی که اصرار دارد از کسانی که از روزهای شیرینش را زهرآلود کرده اند، حق خود را بگیرد. «هالیگان» منتقد فیلم اسکرین دیلی، روزی روزگاری در هالیوود را بیشتر از دیگر منتقدان دوست داشته است. او هفتمین فیلم تارانتینو را «بانمک، نوگرا و به طور غیرمنتظره ای خوش قلب» می بیند. اما او هم مانند دیگران به سسنتی اثر انتقاد وارد می کند: «تصاویری که تارانتینو به مخاطب ارائه می کند، در کمال مهارت پرداخته شده اند، اما گاه خیلی طولانی اند، یا به نظر پراکنده می آیند و روند فیلم را آهسته می کنند.» به نظر او تارانتینو اصلا عجله ای برای رسیدن به پایان فیلم از خود نشان نمی دهد.

«عمده منتقدین روی بازی بی نقص لئوناردو دی کاپریو و برد پیت و ترکیب مناسب آن ها اتفاق نظر دارند و برخی نیز به بازی مارگورابی نقدهایی را وارد کرده اند.

بشوند و آن را اصلاح کنند. رسانه ها هم باید کمک کنند تا یک نماینده مجلس یا هر مقام سیاسی دیگری، سیاست را جدی بگیرد و فشار افکار عمومی را روی دوشش احساس کند و از آن طرف مردم هم بفهمند که سیاست یک موضوع جدی است و کسی که وارد آن می شود، باید پاسخ گو، پر از معلومات و خیره باشد. مشکل بعدی هم به ساختار سیاست در ایران برمی گردد؛ ما در کشورمان ساختار حزبی و تشکل های سیاسی شخصی نداریم. ذهنیت آدم ها این است که مهمی انجام نمی دهند و می شود جایشان را با بگذارد؛ هر چند نمایشی باشد. در کشورهایی که احزاب قدرتمند دارند، افراد برای ورود به بازی سیاست باید تأییدیه بگیرند. مثلا اگر من می خواهم کاندیدی یک جناح بشوم، به من می گویند اگر واقعا فکر می کنی صلاحیت حضور در سیاست را داری و صاحب ایده جدیدی هستی، برو و ۵۰۰ امضا از مردم بگیر تا نشان بدهی مردم حرف و ایده ات را پسندیده اند، یا می گویند برو از آدم های مهم، یا رهبران افکار یک محله تأییدیه بگیر تا نشان بدهی تو واقعا می توانی نماینده یک گروه یا جناح باشی. وقتی انتخابات از کانال افتاده تبدیل شده است، شاید لازم است که روال ها و قاعده ها تغییر کنند. سیاست گذاران باید حفره ها را ببینند و متوجه ضعف های مقوله سیاست و انتخابات



کندنه: Amir Naderi

سته شنبه: سرباز جوان



تخته ای: فیلم دراز